

ملت در مصیبت، دولت در غفلت و ائتلاف در بربریت بخش اول { جانباز نبرد }



از درون حوادث و گشمةشهای سیاسی و نظامی کشور فقر و گرسنگی



هنگامی که فقر و بیکاری و گرسنگی دامن جامعه‌ای را بگیرد، همهی مفاصل ناشی از آن‌ها مانند انواع رفتارهای غیراخلاقی در سطح جامعه گسترش می‌یابد و بر ناامیدی‌ها می‌افزاید. ناامیدی به‌واقع بزرگترین خطری است که حیات یک جامعه را تهدید می‌کند. گرچه ناامیدی خود معلول شرایط دشوار اجتماعی است اما خود به سرعت به‌صورت علتی برای استمرار نابسامانی‌ها بوجود می‌آید. امید به‌نوبه‌ی خود پیوندی نزدیک با احساس قدرت آدمیان یا توان تاثیرگذاری آن‌ها بر سرنوشت خود دارد. انسان‌ها تا هنگامی‌که به قدرت تاثیرگذاری خود ایمان داشته باشند، امیدوارند ولی هنگامی که تصور کنند، نیرویی خارج از اراده‌ی آنان سرنوشت را رقم می‌زند، احساس بی‌قدرتی می‌کنند و اعتماد خویش را به عقل به‌عنوان ابزار حل معضلات جامعه از دست می‌دهند و به شیوه‌های نامعقول رو می‌کنند.

چند قرن پیش، هنگامی‌که راه علم بر بشر گشوده شد و بسیاری از اندیشمندان می‌پنداشتند که بشر دیگر دوران طفولیت خود را پشت‌سر گذاشته و راز و رمز حیات سعادت‌مندان را یافته و به‌سرعت این مسیر را طی خواهد کرد، زیرا وقتی که همهی انسان‌ها به فهم خویش متکی شوند، دیگر چشم و گوش بسته فرمانبردار دیگران نمی‌شوند و برای انجام هرکاری دلیل و برهان می‌طلبند. انسانی که برای هرکاری دلیل قاطع بخواد، قهراً ابزار دست فریبکاران برای سرکوب دیگران نمی‌شود و کار خود را نه از طریق قساوت و خون‌ریزی که از مسیر بحث و تفاهم پی‌می‌گیرد. پس با به سلطنت نشستن عقل، دنیا انسانی می‌شود و دیگر از کشتارهای وحشیانه‌ی هولناکی که بشر در دوران کودکی خود تجربه کرده است، خبری نخواهد بود. اما داستان هرگز به این سادگی نبود، زیرا تعقل یا همان فکر کردن کار سهلی نیست بلکه کوششی است طاقت‌فرسا که بسیاری در شرایط پیچیده و سخت نه‌فقط علاقه‌ای به آن ندارند، بلکه می‌کوشند تا راه فراری برای خلاص شدن از این بار گران بیابند.

مردمان کم از کم می‌توانند در روابط جمعی و حیات فردی خود معقول باشند و راه رسیدن به اهداف خود را با استفاده از ابزار عقل یعنی سنجش و حساب و کتاب منطقی ببینند. ظاهراً در عصر نو، انسان‌ها تاحدی همین‌گونه عمل می‌کنند. در جوامع مدرن، آدم‌ها برای تعیین رهبران خود به‌پای صندوق‌های رأی می‌روند و با شنیدن برنامه‌های احزاب، در مورد امکان عملی شدن این برنامه‌ها و میزان انطباق این برنامه‌ها با منافع خود به قضاوت می‌نشینند و آن‌گاه دست به انتخاب می‌زنند. به عبارت دیگر، انسانان مدرن، منافع خود را از راه‌های مسالمت‌آمیز و معقول و دست یافتنی دنبال می‌کنند و در این مورد نیز از واقع‌بینی فرار نمی‌کنند، به‌گونه‌ای که غیرممکن را بخواهند یا به محدودیت منابع و سهم دیگران نیاندیشند. وبشکل از اشکال تلاش میکند تا حقوق مشروع خویش را از راه‌های منطقی بدست آورند.

آدم‌ها ظاهراً فقط تا هنگامی که زندگی‌شان به سامان است، به عقل اعتماد دارند و همین‌که به هردلیلی مشکلات اجتماعی و اقتصادی‌شان از حدی فراتر رفت، اعتماد خویش را به عقل به‌عنوان ابزار حل مشکلات از دست می‌دهند و رو به اسطوره می‌برند. عقل، حرکتی بطنی دارد و برای حل مشکلات وعده‌ی هیچ اعجازی را نمی‌دهد. اما هنگامی که حجم مشکلات زندگی آدمیان عظیم باشد، دیگر کمتر کسی به قابلیت عقل و روند کند و آزردهنده‌ی آن برای رفع مشکلات اطمینان می‌کند. در این دوره‌ها، اغلب مردمان زیرستم در آرزوی پیداشدن مردبزرگی هستند که وعده‌ی رفع یک‌شبه‌ی مشکلات را از راه‌های گوناگون و خارق‌العاده دهد. از قضا درچنین جامعه‌ها همچوانسانهای خارق‌العاده یافت می‌شوند و باشعراهای عوام فریبانه و دروغین دریک چشم برهم زدن مردمان مظلوم و محتاج را گرفتار مشکلات بزرگ و بزرگتردیگر می‌سازد. (مانند حاکمیت کنونی بعداز سقوط طالبان). این مدعیان با تکیه بر عواطف و غرایز جامعه از مسیرهای عوام فریبانه و ویرانگر، آن‌ها را در جهت امیال سیاسی خود بسیج می‌کنند.

درین مورد می‌توانیم هیتلر را درآلمان مثال بزنیم. هیتلر در یک انتخابات آزاد و به پشتوانه‌ی رای مردم آلمان از پله‌های قدرت بالا رفت، اما به‌محض نشستن بر اریکه‌ی قدرت نظامیان خون آشام اش را به‌سوی آتش‌زدن رایش‌تاک و سرکوب مخالفان سوق داد. فضایی ترس و وحشتی که هواداران حزب نازی بوجود آوردند، دانشمندان آلمان یکی پس از دیگری بار سفر بستند و از کشور خود هجرت کردند، آن‌ها هم که ماندند به‌دلیل نژاد یا مذهب خود در کوره‌های آدم‌سوزی سوختند و خاکستر شدند. هیتلر باهمان دیکتاتوری و کشتن، بستن و بردن توانست اقتصاد آلمان را در عرض شش سال به نقطه‌ای برساند که در سال 1939 به آغاز جنگی با قدرت‌های بزرگ آن‌روز چون اروپا و سپس آمریکا قادر سازد که به‌مدت پنج سال تمام جهان در آتش آن بسوزد. تلفات و خسارات ناشی از این جنگ خانمان‌سوز از حساب و محاسبه بیرون است. فقط مختصر، ده‌ها میلیون انسان بر اثر این جنگ جان خود را از دست دادند و ساختارهای اقتصادی و صنعتی و نظامی و منابع انسانی آلمان به‌کلی نابود و سپس این کشور اشغال شد. در واقع، تجربه‌ی ظهور و سقوط رایش سوم، نشان‌داد که عقلانیت بشر امری تضمین‌شده نیست بلکه کاملاً شکننده است. آنچه عقلانیت را می‌شکند و نابود می‌کند، حجم بی‌اندازه‌ی معضلات اجتماعی و اقتصادی است. این پدیده در هر زمانی و در هر زمینی به‌میزانی که رخ نماید، به‌همان میزان امکان ظهور فاشیسم را در پی دارد.

ما در تاریخ کشورمان نیز شاهد بوده‌ایم که هرگاه دولت‌های ضعیف و وابسته به بیگانه‌ها، اقتدار و توان خود را برای سامان‌دادن امور مردم از دست داده‌اند و به‌صورتی ضعیف و ناتوان ظاهر شده‌اند، توده‌ی مردم ابتدا از بهبود اوضاع زندگی خود ناامید شده‌اند و به خلوت و انزوا خزیده‌اند و سپس با پیداشدن فردی که وعده‌ی حل مشکلات را از راه بگیر و ببند داده است، به‌دنبال او دویده‌اند. البته تجربه‌ی فاشیسم به‌دلایل متعددی در کشورهایی که هنوز پایبندی سنت دارند، تکرار شدنی است، ظلم و بربریت برای این‌گونه کشورها همواره خطری بالقوه است که پس از هر دوره از ظهور دولت‌های ضعیف و ناکارآمد، جنگ و دندان‌نشان می‌دهد.

نباید یک دولت معقول و معتدل اجازه بدهد که اقتدار و توانایی‌اش رنگ بیازد و مشکلات جامعه‌ی تحت مدیریتش از حدی فزون‌تر شود و اگر چنین شد، فاشیسم یا دیکتاتوری و بربریت همچون فاشیسم در انتظار آن است. این پدیده بلا‌ی بسیار خطرناکی است، اما باید به‌یاد داشت که خود علت نیست بلکه معلول دولتی ضعیف و ناتوان و ناکارآمد است. ناکارآمدی یک دولت، فاشیسم را در دل خود پرورش می‌دهد. پس اگر از فاشیسم می‌هراسیم باید کارآمد شویم، این نکته‌ای است که در کشور ما درک نمی‌شود، زیرا ما از سخنان فریبنده و دروغین بیش‌تر لذت می‌بریم تا از عملی که گری از کار جامعه باز کند، از این‌رو ناخواسته، دشمنی را در آستین خود پرورش می‌دهیم که از هیبتش به وحشت می‌افتیم.

فقر و قیمتی گذشته از مشکل اقتصادی، مشکلات اجتماعی و سیاسی که برای دولت‌ها و مردم فراهم می‌کند، تبعات ناشی از آن سلامت روحی و جسمی قشرهای آسیب‌پذیر جامعه را هم تهدید می‌کند. بحران جهانی کمبود مواد غذایی نه تنها باعث کاهش عرضه و افزایش قیمت‌ها در بازارهای بین‌المللی گردید، بلکه نگرانی مردم و دولت‌ها در ممالک مختلف از جمله افغانستان را به دنبال داشته است. بر اساس گزارش سازمان ملل حدود شش میلیون از بیست و شش میلیون نفر نفوس کشور نیاز شدید به کمک‌های غذایی دارند که از این تعداد دو میلیون و پنجصد و پنجاه هزار نفر با گرسنگی شدید رو به رو هستند. به گفته ریک کرسینو، مدیر برنامه غذایی سازمان ملل متحد در افغانستان بیشترین افزایش قیمت‌ها مربوط به سال گذشته میلادی بود. وی افزایش قیمت گندم را ناشی از عوامل مختلف جهانی دانست و گفت: در دوازده ماه گذشته قیمت این ماده غذایی صد درصد افزایش یافته است.

افزایش تقاضا در کشورهای در حال توسعه از جمله چین و هند و کاهش تولید از عوامل افزایش قیمت گندم عنوان شده است. به گفته کرسینو، ۱/۵ میلیون هکتار زمین آبی و به همین مقدار زمین للمی در افغانستان وجود دارد که به علت فراهم نبودن زیرساخت ها، از این زمین ها برای تولید استفاده درست نمی شود.

همچنین صندوق حمایت از کودکان سازمان ملل متحد (یونیسف) در گزارشی اعلام کرد: بر پایه تازه ترین اطلاعات، مردم بیشتر مناطق افغانستان از افزایش قیمت مواد اولیه و کمبود مواد غذایی رنج می برند. بر اساس این گزارش حدود هفتاد درصد مردم افغانستان، با فقر و در شرایط غیرعادی زندگی می کنند. افزایش قیمت گندم، آرد، برنج، شکر، قند، میوه، مواد نفتی و مواد مصرفی کیمیایی برای شستشویی و نظافت خانواده ها که از سال ۲۰۰۷ میلادی بتدریج آغاز شد در سال ۲۰۰۸ میلادی بطور بی سابقه ای افزایش یافت.

کاهش تولید، عرضه کم، تهیه بی مواد بی خاصیت، اعمال محدودیت های تجاری برای واردات و صادرات و افزایش تقاضا به بالا رفتن قیمت مواد غذایی در افغانستان منجر شد، و مردم را با مشکل فراوانی رو به رو کرد. روند تدریجی صعود قیمت ها در سال قبل، زمانی در افغانستان آغاز شد، که دولت اعلام کرد به علت تداوم خشکسالی در هفده ولایت از سی و چهار ولایت، ادامه جنگ های ذات البینی بر زیرساخت های تولید و ادامه ناآرامی ها در جنوب و شرق، کشور به واردات پنجمین صدوپنجاه هزار تن گندم نیاز دارد.

افغانستان از لحاظ توسعه اقتصادی در ردیف پنجمین کشور فقیر دنیا قرار دارد که درآمد سرانه هر شهروند آن سالانه از سه صد دالر کمتر است. افغانستان با اقتصاد ضعیف سنتی به دریای آزاد دسترسی ندارد، از این رو بیشتر نیازهای خود را عمدتاً از بنادر پاکستان و ایران تامین می کند. حجم واردات رسمی و غیر رسمی کشور از طریق پاکستان دو میلیارد و چهارصد میلیون دالر و از ایران حدود یک میلیارد دالر تخمین زده می شود.

بر اساس اعلام وزارت تجارت ارزش سالانه واردات پنج میلیارد دالر و مقدار صادرات آن که عمدتاً صنایع دستی، میوه، پوست و قالین است، پنجمین دالر است. به باور تحلیلگران هر نوع تحول در یکی از این دو کشور، تاثیر مسقیم بر اوضاع اقتصادی اجتماعی و سیاسی افغانستان دارد. ترور بی نظیر بوتو نخست وزیر پیشین پاکستان در راولپندی و بروز بحران سیاسی و اعمال محدودیت های تجاری برای بخش خصوصی از سوی دولت جدید اسلام آباد به افزایش بیشتر قیمت ها در کشور دامن زد. هرچند به اعتقاد مسولین وزارت تجارت، زراعت و دولت قیمت ها تا حدودی تثبیت شد، اما مردم و تجار بر این باورند که روند بالا رفتن قیمت ها همچنان ادامه دارد. به گفته تاجران،

قیمت محصولات تولید داخلی تا حدی از ثبات برخوردار است، اما قیمت کالاهای وارداتی تحت تاثیر قیمت جهانی قرار دارد و رو به افزایش است. بر اساس اعلام برنامه جهانی غذایی، قیمت گندم در سال ۲۰۰۸ میلادی نسبت به سال قبل بطور متوسط شصت درصد افزایش یافت که این رقم در برخی نقاط کشور به هشتاد درصد رسیده است.

افغانستان سرزمینی کوهستانی است و سوخت مورد نیاز خود را عمدتاً از آسیای مرکزی و ایران تامین می کند، قیمت مواد نفتی، نسبت به سال قبل در فصل سرما بشدت افزایش یافت و با گرم شدن هوا نیز قیمت ها همچنان سیر صعودی دارد. با بالا رفتن قیمت ها و اعتراض های مردمی نسبت به آن، وزارت زراعت از احداث مراکز استراتژیک ذخیره مواد غذایی برای پیشگیری از کمبودهای احتمالی سخن گفت و شایعه قحطی را رد کرد. وی افزود: این مراکز ظرف یک سال آینده تکمیل خواهند شد و احداث این مراکز، انحصار بازار نیست بلکه هر دولتی برای پیشگیری از بروز مشکل چنین تدابیری را اتخاذ می کند. اما زمانیکه مردم به فقر و مشکلات اقتصادی دچار شدند از ذخیره استراتژیک خبری نبودند از ذخیره مواد غذایی، سخنان وزیران کابینه متاسفانه همیشه عوام فریبانه بوده است.

اما به عقیده آگاهان امور، ادامه ناامنی در جنوب، شرق و غرب کشور، بی توجهی دولت به حال ملت، کشت و تولید خشکاش، فساد اداری، اخذ رشوت توسط پولیس از تاجران، وارد کنندگان و دریوران وسایل نقلیه در شاهراه ها و اقتصاد مبتنی بر تجارت آزاد بیش از همه باعث کاهش قدرت خرید مردم شده است.

افزایش قیمت و کمبود مواد غذایی در حالی مطرح شد که دولت اعلام کرد که افغانستان در دو سال آینده از لحاظ تولید گندم به خود کفایی خواهد رسید. به عقیده مسولین دولتی که از عقب میز کار و دفتر گرم و نرم از کاه کوه میسازند، در سال زراعی ۱۳۸۷ - ۱۳۸۶ شمسی نودویک درصد گندم مورد نیاز که معادل ۵/۴ میلیون تن می باشد، تولید شد.

افغانستان سالانه به شش میلیون و یکصد و هشتاد هزار تن غله نیاز دارد که سال قبل پنج میلیون و ششصد هزار تن آن در داخل کشور تولید شده بود. به رغم کمبودها تلاش هایی از سوی دولت و نهادهای بین المللی انجام گرفت که با در نظر داشت بعد فاجعه و نیاز شدید کشور این کوشش ها کافی نیست.

دفتر ملل متحد در کشور اعلام کرد: برای تغذیه افراد در معرض خطر گرسنگی (دو میلیون و پنجمین صدوپنجاه هزار نفر) با درخواست هشتادویک میلیون دالر کمک برای خرید هشتاد و هفت هزار تن مواد غذایی موافقت شده است. هرچند افغانستان با کمبود و افزایش قیمت مواد غذایی رو به رو است، و تاجرای مواد غذایی نیز در بازار موجود است، ولی مردم فقیر قدرت خرید ندارند. فقر آنان را زمانی می توان مشاهده کرد که به بوجی های مملو از برنج، آرد و شکر در مارکیته ها و مغازه ها می بینند و با حسرت از کنار آن می گذرند. علاوه بر عوامل خارجی، سودجویی و احتکار مواد غذایی باعث کمبود و افزایش قیمت ها شده است که دولت با این پدیده منفی بصورت شاید و باید برخورد نمی کند. دولت نهاد های خیریه و شخصیت های خیراندیش در زدودن فقر و گرسنگی دست به دست هم داده و هر چه عاجل مردم فقیر و بینوا را دستگیری نموده و از مرگ حتمی نجات داده و رسالت وطنی و اسلامی خویش را ادا نمایند، در

غیرآن گرسنه گی پیامد های ناگواری از قبیل: قتل، ترور ، انتحار ، سرقت ، قاچاق انسان ومواد مخدر ، پناه بردن به دشمن وده ها جنایات دیگر رادرقبال خواهد داشت که آنگاه کمک ومساعدت از هر طریقی حیثیت خینه بعد ازعید را خواهد داشت.